



شاعران سیستان در عرفات

جواد محمدی خمک
javadsakaiisistani@yahoo.com

باز اگر پسوند سیستانی را دال بر سیستانی بودن شاعری بدانیم، نمی‌دانیم در باره شعریایی چون قاسمی خوافی که سیستانی نیست، ولی مشهور است به سیستانی، چه بگوییم؟

همچنین، بزرگانی هستند همچون امیر حسن دهلوی که اصالتاً سیستانی است و در هند معروف به حسن سجزی بوده است، ولی ما او را دهلوی می‌شناسیم؛ با آن که واژه‌های ویژه سیستانی تاکنون هم در اشعارش به‌وضوح نمودار است، و من نمی‌دانم آیا با توجه به اصل و تبار این شاعر او را جزو شعرای سیستان بدانم یا خیر؟

تردیدی نیست که در تاریخ پس از اسلام، از دیرباز، منظور خاص از نام سیستان، سرزمین زیر فرمان شاهان کیانی یا ملوک نيمروز بوده است، یعنی محدوده زرنگ آن دوران‌ها و توابعش، ولی آیا می‌توان دامنه سیطره سیاسی را دامنه مرزهای تاریخی، فرهنگی و یا قومی منطق‌های هم قرار داد؟ در آن صورت آیا می‌توان بست و فراه را از چهار شهر اصلی سیستان که جغرافیا نویسان از آن نام برده‌اند مجزا کرد. از دیگر سو، آیا می‌توان با استناد به دامنه فرمانروایی ملوک نيمروز، قاینات و طبس آن دوران‌ها را هم سیستان نامید و شعر ایشان را سیستانی بر شمرد؟

با توجه به این گونه‌آیاها و آیه‌های فراتر از این، و با ملاحظه اینکه هم پسوند سیستانی و هم پسوند سکزی اشاره بر سیستانی بودن شاعران دارد، تعداد شعرای یاد شده سیستانی در عرفات را و در گستره محدوده زرنگ و بست و فراه و نهبندان، حدود ۴۳ تن یافت‌هام و با احتساب

در کاوش این مهم، یعنی شاعران سیستان در تذکره عرفات العاشقین، نخستین دشواری که در برابر خود دیدم، این بود که آیا در برشمردن شعرای سیستان جغرافیای تاریخی را در نظر بگیرم، آن‌چنان که در سخن از مفاخر تاریخی ایران هم این جغرافیای تاریخی مد نظر دانشمندان است، یا نه فقط به آن عده از شعریایی پردازم که به‌روشنی پسوند سیستانی یا سکزی را همراه نام خویش دارند؟ دیگر اینکه آیا به آن تعداد از شعریایی که احتمالاً سیستانی بوده‌اند، اما تاریخ در معرفیشان دقت کامل نکرده است، توجه بشود یا نه؟

همچنین در این اندیشه بودهام که شعریایی را که در خارج از محدوده سیستان به سکزی یا سیستانی شهرت داشته‌اند، ولی در ایران، تاکنون هم در معرفی مولد و منشأشان تغافل شده است، سیستانی بدانم یا خیر؟ و اما، اگر با توجه به جغرافیای تاریخی، شعرای سیستان را از دیرباز موضوع سخن قرار دهیم، سنایی‌ها و لوکری‌ها و سجاوندی‌ها هم در زمره شعرای سیستان عهد خود قرار می‌گیرند؛ چراکه جغرافیای تاریخی، در آن دوران، سیستان را همچون خرطوم پیلی ترسیم می‌کند که از شمال تا جنوب، از سوی شرق بر خراسان بزرگ آن زمان‌ها پیچیده است.

از دیگر سو، اگر جغرافیای تاریخی را مبنا قرار ندهیم، امروزه آنچه به نام سیستان شناخته می‌شود، شامل فقط دلتای میانی هیرمند در بخش جلگ‌های سیستان است. در این سیستان نه فرخی سیستانی جای می‌گیرد و نه حتی یعقوب لیث.

منطق‌های فراتر از آن — که عمدتاً زابلستان را هم شامل می‌شود — بیش از هشتاد نفر.

و اما درباره کار بلیانی در عرفات، آن هم در باب سیستان و در معرفی همان ۴۳ تن، این نکات قابل توجه است:

اول یادآوری این موضوع ضرورت دارد که بگویم بلیانی برای ذکر شعرای سیستانی هم عصر خویش، شخصاً به سیستان هم سفر کرده است و این را در شرح حال میر کمال‌الدین حسین طبعی سیستانی صریحاً بیان می‌کند؛ هر چند که مصححین در مقدمه به این سفر اشاره نفرموده‌اند؛ همچنان‌که در بخش ارتباط بلیانی با معاصرینش، از ارتباط او با ملک شاه حسین سیستانی، صاحب تذکره خیرالبیان نامی نرفته است، با آنکه تشابه در معرفی شعرای سیستانی معاصر بلیانی، بین تذکره خیرالبیان و عرفات‌العاشقین، تردیدی باقی نمی‌گذارد که بلیانی در معرفی قریب به اتفاق این شعرا از هم فکری ملک شاه حسین برخوردار بوده است. ولی، افزون بر آنچه بلیانی از ملک شاه حسین سیستانی، صاحب تذکره خیرالبیان درباره شعرای سیستانی هم عصر خویش آورده است، خود او هم در باره این شعرای سیستانی شخصاً تفحص کرده است.

حاصل این کندوکاو و اینکه از شاعران سیستانی انگشت‌شماری نام می‌برد — که تا آنجا که من می‌دانم — ملک شاه حسین از آن‌ها به عنوان شاعر نامی نیاورده است. از جمله این افراد، و به عنوان مثال، می‌توان ملک جلال‌الدین محمود را نام برد که همزمان با پژوهش بلیانی، ملک سیستان است و خویشاوند بسیار نزدیک ملک شاه حسین؛ همچنین ملک جلال‌الدین محمودی که ملک شاه حسین در دستگاه او، از جمله به گواهی خود بلیانی، وکالت سیستان را در عهده داشته است. این موضوع به نوبه خود هم گستردگی پژوهش میدانی بلیانی را نشان می‌دهد و هم استقلال رأی او را در پژوهش.

دیگر نکته شایان توجه در بررسی شعرای سیستانی در عرفات این‌که در زمان اوحدی حسینی بلیانی، تاریخ سیستان، نه در سیستان و نه در سطح کشور شناخته شده نبوده است، چرا که در عرفات در زمره شعرای نخستین زبان پارسی، در کنار نام ابوسلیک گرگانی، از محمد وصیف و

محمد مخلد و بسام کرد سیستانی، شعرای دربار یعقوب لیث، نامی نیست.

با توجه به اینکه، چنان‌که گفته شد، بلیانی از ملک شاه حسین سیستانی هم در معرفی شعرای سیستان یاری گرفته است و می‌بینیم که باز از این شعرای یاد شده سیستانی نامی در عرفات نیست، به این مهم می‌رسیم که آری ملک شاه حسین سیستانی هم حین تدوین تاریخ سرزمین سیستان در احیاءالملوک خویش و همزمان با نوشتن خیرالبیان به تاریخ سیستان دسترسی نداشته است و حتی آن را نمی‌شناخته است.

نکته دیگر در باب عرفات این‌که بلیانی در شرح ملاقات خود با ملک شاه حسین سیستانی می‌گوید که او، یعنی ملک شاه حسین در کار تدوین تذکرهاست و از آنجا که ملک شاه حسین تذکره مورد اشاره، یعنی خیرالبیان، را در ۱۰۱۷ق به پایان برده است، معلوم می‌شود که مؤلف عرفات سال‌ها پیشتر از شروع به نوشتن اثر خویش در ۱۰۲۲ق، در کار گردآوری شرح احوال شعرا بوده است.

اشاره‌ای که بلیانی به حضورش در قندهار می‌کند، همزمان با حضور سپاه ملک جلال‌الدین محمود سیستانی در محاصره این شهر، به نوشته ملک شاه حسین سیستانی برابر است با تاریخ ۱۰۱۴ق یعنی هشت سال پیش از آغاز نوشتن عرفات و ده سال قبل از پایان این اثر.

همچنین اشاره‌ای که بلیانی به زیارت حج ملک جلال‌الدین محمود، ملک سیستان، می‌کند، روشن می‌سازد که مؤلف تا سال‌ها پس از ۱۰۲۴ق، که سال تألیف عرفات است، همچنان در تکمیل و افزودن اضافاتی بر آن مشغول بوده است؛ چرا که به نوشته ملک شاه حسین سیستانی در احیاءالملوک، ملک جلال‌الدین محمود این سفر زیارتی را در سن ۵۲ سالگی و در ۱۰۲۷ق به انجام رسانده بوده است، یعنی در سه سال پس از تاریخ ذکر شده برای پایان کار تألیف عرفات.

این اشارات، به‌ویژه اشارات پس از تألیف عرفات به وقایع سیستان، نشان می‌دهد که بلیانی تا چه اندازه با سیستان و سیستانی‌های هم‌زمان خویش مرتبط بوده است. چرا این ارتباطات ویژه وجود داشته است؟



یک: برای اینکه، به باور من، بلیانی در آرایش و پیرایش عرفات هم سخت کوشا بوده است و هم سخت پیگیر. حتی احتمالاً تا پایان زندگی.

دو: برای اینکه سیستان زمان او به گمنامی اکنون نبوده است. آن سیستان والی نیمه مستقل خود را داشته است و از معدود نواحی ای بوده است که حکومت صفوی برایش بیگبریگی نمی فرستاده است (به استثنای یک دورهٔ چهل ساله) و سیستانی بوده است که ملوک کیانی اش، ملوک نیمروز، از راه مواصلت، هم با پادشاهان صفوی ایران و هم با سلاطین گورکانی هند خویشاوندی بسیار نزدیکی داشته اند.

علاوه بر همهٔ این‌ها سیستان زمان بلیانی مرکز و ملجأ عمدهٔ شعرای آن زمان نواحی مختلف، در شرق ایران بوده است و شاعر نامدار آن زمان، ولی دشت بیاضی، حدود دو سال از عمرش را بلاانقطاع در سیستان و در کنف حمایت شهریاران کیانی آن سرزمین گذرانده و در آنجا تعلیم شعر و ادب می کرده است.

از دیگر سو، بسیاری از شعرای ایران که آهنگ هندوستان می کرده اند، از طریق سیستان به آن کشور می رفته اند و در آن سفرها مدتی را هم در سیستان اتراق می کرده اند که در احیاء الملوک و خیرالبیان ملک شاه حسین بیش از هر مأخذ دیگری به ریز موضوعات اشاره شده پرداخته شده است.

افزون بر شعر و شاعری، دربار شهریاران سیستان آن روز پذیرای هنرمندان مختلفی از جمله خنیاگران و خوانندگان بنامی چون حافظ عرب هراتی بوده است؛ کسی که سیصد بیت از مثنوی را در پردهٔ بلند می خوانده است (احیاء الملوک، ص ۲۱۷) و خود سیستان هم، به رغم مخالفت صفوی ایران با موسیقی، در روش خوانندگی استادان مشاراً بالبنانی چون استاد صابر طاق، در آستین داشته است (همان).

به نکتهٔ دیگری هم در بارهٔ عرفات و شعرای سیستان توجه فرمایید: واصفی در بدایع الوقایع از پسری از پسران قاضی سیستان همزمان خویش نام می برد که شاعری زبده و باذوق بوده و با جامی هم دیدار داشته است. او قصیدهٔ شاعری به نام نحوی سبزواری را که در مذمت سیستان

بوده، جواب گفته بوده؛ جوابی که آوازهٔ آن تا به مجلس و محفل سلطان حسین بایقرا هم رسیده بود. در عرفات نه از این شاعر سیستانی نامی است و نه از نحوی سبزواری که مدتی از روزگارش را در سیستان گذرانده بوده است. این موضوع روشن می کند که چه تعداد شاعران کم نام، در طول زمان از دیدهٔ تاریخ افتاده اند و گمنام شده اند؛ به گونه ای که از این دو شاعر یاد شده و قصاید پرآوازه شان که در بارهٔ سیستان هم بوده است، پس از حدود یک صد سال، خاطرهای حتی به ملک شاه حسین تذکره نویس هم نرسیده بوده است تا برای بلیانی نقل کند.

در بارهٔ این پسر قاضی سیستان، شاعر قصیدهٔ دفاع از سیستان، روایتی از همان محمود واصفی را در اینجا نقل می کنم که خود نشان می دهد که او تا چه اندازه نکته پرداز، ادیب، و ظریف طبع بوده است: وقتی در دربار سلطان حسین بایقرا ادبا و شعرا از این شاعر فراموش شدهٔ سیستانی می پرسند که آیا قصیدهٔ نحوی سبزواری در مذمت سیستان هنری تر است یا قصیدهٔ شما در دفاع از سیستان؟ او، یعنی پسر قاضی سیستان، می گوید البته که قصیدهٔ من. می پرسند به چه دلیل؟ می گوید چون هر چه او در بارهٔ ویرانی ها و کاستی های سیستان گفته است به تمام و کمال راست است و آنچه من در دفاع از سیستان و تعریف از آن گفته ام به تمامی دروغ است و از دیرباز هم در تعریف شعر گفته اند که «احسنها اکذبها».

و نکتهٔ پیش از پایان

در عرفات هم ابوالفرج رونی از شعرای سیستان دانسته شده است و منسوب به محلی در سیستان به نام رون. اما کسانی هم او را خراسانی دانسته اند و از رونهٔ نیشابور. به باور من دربارهٔ اینکه کدام انتساب درست است، بررسی ای دوباره باید انجام گیرد؛ چرا که منسوب به رونه، طبق معمول، باید رونوی باشد نه رونی، چنان که منسوب به گنجه و غزنه و حوزه، به ترتیب گنجوی و غزنوی و حوزوی می شود و اگر استناد کنیم که منسوب به کوفه هم کوفی می شود و می شود که منسوب به رونه هم رونی باشد، در پاسخ می گویم: می توان پنداشت که کوفی منسوب به کوف باشد، نه کوفه.

به گمان من، مفقود ماندن تاریخ سیستان تا این اواخر، باعث شده است که ما از رون سیستان که به نوشته این تاریخ، محلی بوده است بر سر راه زرنگ به نه، غافل بمانیم و شادروان بهار هم که این تاریخ نویافته را تصحیح کرده، وقتی به نام رون رسیده است آن را چون بسیاری دیگر از ویژگی های بومی این تاریخ، نشناخته است و رون برایش از مبهمات این متن بوده است و به صرافت اینکه ابوالفرج رونی منسوب به همین رون باشد هم نیفتاده است.

قابل توجه است که «رون»ی که برای شادروان بهار نشناخته بوده است، در کاربرد لغوی اش هنوز در بین برخی از سالمندان سیستان رواج دارد و در واژه نامه سکزی یا فرهنگ لغات سیستانی آن را با معنای رایجش آورده ام. و نکته پایانی اینکه، گرچه بنا بر سنتی کهن، بیشتر

تذکره ها با ذکر عناوین کلیشه ای شعرا را معرفی می کنند و اگر آن عناوین و به اصطلاح تعارفات را حذف کنیم، اغلب تذکره ها، بیشتر به فهرست نام شعرا می مانند تا اثری در شرح احوالشان، به ویژه تذکره های با گستره پژوهشی عرفات، ولی باز در شرح حال شعرای سیستان، بلیانی جسته و گریخته به مواردی اشاره می کند که از آن ها می توان با گوشه هایی از تاریخ سیستان آن زمان آشنایی بیشتر و مؤکدتری پیدا کرد؛ مثل اشاره اش به سفر حج ملک جلال الدین محمود، یا شایعه کشته شدن این ملک به دستور شاه عباس کبیر، یا اختصاص امر وکالت سیستان از دیرباز به میران سیستان. هر چند اشاره او به قتل ملک جلال الدین محمود به دستور شاه عباس کبیر، شایعه ای بیش نبوده است و شجره الملوک در این باره چیزی نمی گوید.



عرفات العاشقین و عرصات العارفین

دوره دوم، سال هفتم
شماره پنجم و ششم
آذر - اسفند ۱۳۹۲